بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول. استاد سید محمدجواد شبیری 7 مهر 1397.

خب ما نقض هایی که در کلام مرحوم امام برای مسلک خطابات شخصیه ذکر شده بود را عرض کردیم. مجموعا با نقل حاج آقا شش تا نقض اینجا مطرح است ما در مورد چهار تا از این نقض ها صحبت کردیم. نقض پنجم این که لازمه اختصاص خطاب به تکلیف به قادرین این که عصات تکلیف نداشته باشند. در حالی که قطعا عصات تکلیف دارند البته در مورد این که کفّار تکلیف به فروع دارند خب بحثی هست ولی در مورد این که عصات مکلّف هستند بحثی نیست در حالی که عصات اگر ملاک تکلیف شخصی را در نظر بگیریم، تکلیف شخصی به عاصی صحیح نیست هر چند تکلیف عمومی و عام به عاصی صحیح است. در

سؤال:

پاسخ: می خواهند بگویند که ملاک خطاب شخصی نیست. لازم نیست خطاب کسی را شامل شود که خطاب شخصی به آن شخص صحیح باشد. حرف ایشان این است. خطابات عامه عصات را شامل می شوند قطعا در حالی که این عصاب خطاب شخصی به آنها صحیح نیست. پس شرط صحّت خطاب عام، صحّت خطاب شخصی به آن مصادیق عام نیست.

حالا قبل از این که این تقریب را یک کمی باز کنیم این نکته را عرض کنم که در تهذیب الاصول تعبری دیگری اضافه کرده است در تهذیب الاصول این طوری تعبیر کرده است که تکلیف کفّار به اصول آن را هم جزء نقض است. چون این بحثی که هست که آیا کفّار مکلّف به فروع هستند یک بحث است در این که کفار مکلف به اصول هستند که بحثی نیست. بحث این است که آن کافری که مکلّف به اصول است ولی به اصطلاح آن را گوش نمی کند و در واقع این تکلیف را عصیان می کند. آن هم یکی از مصادیق عاصی هست. عاصی حالا عاصی چه مسلمان عاصی باشد چه کافری که مکلّف به اصول هست حالا فروع یک بحث دیگر است که آیا مکلّف هست یا نیست. اگر مکلّف باشد آن داخل در این بحث می شود. این حالا یک بحث جزئی.

اما این که چرا تکلیف شخصی به عاصی صحیح نیست یک بیان بدوی اش که آدم به ذهنش می رسد و شاید مجموعا عبارت های تهذیب الاصول هم این طوری استفاده می شود این است که خب مرحوم امام می خواهند با این بیان بفرمایند که لازم نیست تکلیف در سلسله علل تحقق شیء نسبت به همه افراد باشد. سهمین مقدار که احتمال باعثیبت در بعضی افراد باشد کفایت می کند. این که شارع

اگر تکلیف، تکلیف شخصی باشد خب این تکلیف شخصی باید باعثیت داشته باشد. باعثیت داشته باشد یعنی چه یعنی این که خارجا ولو احتمالا مکلّف از این تکلیف اطاعت کند. ولی جایی که خود مکلّف می داند آن مکلّف این تکلیف را اطاعت نمی کند. اینجا خب تکلیف به قصد این نیست که آن مکلّف تکلیف را گوش کند و امثال اینها. قطعا به این قصد نیست. چون مید اند که این قصد تحقق پیدا نمی کند. آن علّت غایی ای که شیئی که علم داریم که مترتب بر تکلیف نمی شود نمی تواند علّت غایی تکلیف باشد. این خب روشن است. خب این یک بیان. این بیان را یک نقض بدوی دارد که چه کسی گفته است که تکلیف ما نمی خواهیم بگوییم تکلیف حتما باید برای قصد انبعاث باشد. یعنی انگیزه تکلیف و هدف شارع از تکلیف الزاما قصد انبعاث نیست. بلکه غرض گاه اتمام حجّت است. شارع مقدس می خواهد اتمام حجّت کند. یهلک من هلک ان بینه و یحیی. من حی ان بینه هم اشاره به همین هدف اتمام حجّت دارد. حالا در پرانتز به مناسبت این ایام هم این مطلب را عرض کنم یک چیزی در پرانتز شهید جاوید که در مورد قیام حضرت سید الشهدا مطلبی را مطرح کرده است که حضرت سید الشهدا رسیدن به حکومت بوده است و علم هم نداشته است به شهادت و بحثشان به علم امام و نداشتن علم امام و این بحث ها کشیده شده است خب این بحث های مفصلی در مورد شهید جاوید وجود داشته است. یکی از نقد های مهمی که بر شهید جاوید شده است نقدی است که مرحوم آقا سید ابو الفضل زنجانی دارد که این نقد مؤلف شهید جاوید با حذف قسمت هایی از نامه ای که ایشان به مؤلف نوشته است این نقد را به عنوان تأیید نظریه چاپ کرده است. این آقای استادی یک کتابی دارند به نام سرگذشت شهید جاوید. خیلی کتاب جالبی است. آنجا می نویسند که من چون می خواستم نقدی بر شهید جاوید بنویسم مؤلف شهید جاوید برای این که من را منصرف کند از نقض نوشتن گفت که آقای سید ابو الفضل زنجانی ایشان یک تأییدی نوشته اند و گفت آن نامه را به من داد. ایشان از آن نامه یک زیراکسی تهیه کرده است بعد آن زیراکس را چاپ کرده است در این سرگذشت کتاب شهید جاوید. حدود سی خط از این نامه حذف شده است. من جمله آقای سید ابوالفضل زنجانی ایشان ابتدا 5 یا 6 خط از قلم قوی و مقتدر کتاب نوشته اند بعد می گویند ولی یک نکته اصلی ای که در این کتاب غفلت شده است این است که این یک خطی را که گفته است که یک خطی که گفته است یک نکته مهمی در این کتاب غفلت شده است این یک خط را حذف کرده است. ادامه که به عنوان نقد مطلب شهید جاوید است ادامه تأییدات حساب شده است. این نامه را خود در چاپ های بعدی شهید جاوید مؤلف به عنوان تقریر آیت الله سید ابوالفضل زنجانی چاپ کرده است ولی با حذف بعضی از تکه هایش افرادی که این مطلب را می خوانند خیال می کنند اینها همه به عنوان تأیید نظریه است. در حالی که ایشان تصریح دارد که مؤلف چیز غفلت کرده است. آن نکته هم این است که می گوید در تحلیل حرکت های انبیاء و و ائمه بحث اتمام حجت نقش اساسی دارد. و بسیاری از حرکت ها را بر اساس این نقش اتمام حجّت تحلیل کرد. بعد مفصل در مورد این که شواهد این تحلیل و امثال اینها می گوید که نهضت امام حسین نهضت ا تمام حجت بود. و امام حسین با وجودی که می دانست شهید می شود برای این که بر امت اتمام حجت کرده باشد که من به داد شما رسیدم و این طور نبود که شما را تنها گذاشتم شما فریاد استغاثه شما بلند شد ولی من پاسخ ندادم ولی شما بودید که کوتاه آمدید. و این بحث اتمام حجت بسیاری از مشکلات کلامی را حل می کند. یکی از مشکلات کلامی همین بحث این که امام حسین صلوات الله علیه چطور با علم به شهادت اقدام کرد؟ خب پاسخش این است که می خواست اتمام حجت کند. این در واقع به یک معنا همین اشکال تکلیف با علم به این که این تکلیف نتیجه ندارد. یعنی حضرت سید الشهدا مأمور امر به معروف و نهی از منکر بودند با علم به این که این امر به معروف و نهی از منکر اثری بر آن مترتب نمی شود. اثری در تحقق معروف و ترک منکر محقق نمی شود. ولی حضرت برای اینکه اتمام حجّت کرده باشد این اتمام حجّت باعث می شود که امر به معروف و در نهی از منکر در حق امام علیه السلام معقول باشد. وجوب امر به معروف انّی آمر بالمعروف و انهی عن المنکر به عنوان اهداف خودش امام می فرماید آن در واقع امر به معروف و نهی از منکر می کند امام علیه السلام تا اتمام حجّت کرده باشد. آن مقدمه همان کتاب شهید جاوید که به عنوان تقریض نوشته شده است مطالب اصلی اش است یک مقداری بعضی نکات دیگرش را حل کرده است ولی آن دیدگاه به خصوص همان سرگذشت کتاب شهید جاوید که اقای استادی نوشته اند اصل نامه را هم ملاحظه فرمایید آن خیلی خواندنی و جالب است در این بحث. علی أیّ تقدیر پرانتز بسته

یکی از مسائل خیلی مهم بحث اتمام حجّت است. خب در مورد عصات اتمام حجّت شارع می خواسته است که بکند. بنابراین مشکلی ندارد یعنی تکلیف عصات حتی تکلیف شخصی عصات هم به فروع مانعی ندارد. و کاشفش هم این است که اصلا تکلیف شخصی کفار به عصات داریم خارجا. فرض کنید خداوند فرعون را به ایمان در آیات قرآن که به وسیله چیز امر کرده است دیگر. امر فرعون به ایمان آوردن خب تکلیف کفّار به ایمان است دیگر. این همه تکالیف، تکالیف حتما لازم نیست تکلیف عام باشد. خدا مثلا به کسی مثل قارون تکالیفی که در قرآن هم اشاره شده است تکلیف شخصی است. خدا که می داند اینها گوش نمی کنند. بحث علم امام یک بحث است علم خدا یک بحث دیگر است. خدا که علم دارد حالا ما علم امام را منکر شویم. علم خدا را که نمی شود منکر شد. خداوند سبحان با وجود علم داشتن چطوری تکلیف کرده است؟ تکلیف شخصی هم کرده است

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید بین تکلیف شخصی و کلی فرق است. ایشان می گوید تکلیف شخصی جایز نیست غالط است. خب ما می بینیم خارجا تکلیف شخصی شده است. تکلیف شخصی یعنی همین دیگر. ایشان این که به یک شخص عاصی بگویند می گوید درست نیست. به یک شخص نمی شود گفت. تکلیف شخصی نه این که تکلیفی که ملاکش اختصاص به این شخص داشته باشد. تکلیف چه ملاکش عام باشد چه خاص باشد اگر خطاب شخص باشد تکلیف شخصی است. ایشان می گوید خطاب شخصی به عاصی صحیح نیست. ما میگوییم خارجا شده است دیگر. اینها را چه کار می کنید. خب جوابش این است که برای اتمام حجت است. آن مشکلی در این وسط نیست.

این است که حاج آقا بحث را به یک شکل دیگری اصلا توضیح می دهند. من فرصت نشد که باز نگاه کنم ببینم که مرحوم امام کجا این بحث را دارند و حاج آقا از کجا این بحث را نقل می کنند. البته یک جای دیگری مناهج الوصول جلد 2 صفحه 25 تا 28 هم این بحث آمده است. ولی حالا این توضیحاتی که حاج آقا دارند در آن نیست. با توضیحاتی که الآن عرض می کنم متفاوت است. بعد به احتمال زیاد باید امام جای دیگری این مطلب را فرموده باشند. چون بعضی الفاظ ایشان حاج آقا نقل می کنند این الفاظ که نقل می کنند لحنشان این است که لفظ امام را نقل می کنند آن این است که انحلال من الاقلات است نبود من سریع مناهج الوصول را نگاه کردم این که انحلال خطاب من الاقلات است این تحلیل به نظرم در تهذیب الاصول هم نبود. این باید یک جای دیگر باشد آن را باید یک قدری بگردم فرصت نشد نگاه کنم. علی أیّ تقدیر حاج آقا این طوری تقریب می کنند می گویند که کلام ایشان این است که به عنوان عاصی نمی شود خطاب کرد. میگویند خطاب عاصی به عنوان عاصی. یا ایها العاصی فلان کار را انجام بده. مقید به عصیان و بعد آن بحث اتمام حجّت را هم یک مطلبی ظاهرا این است که حاج آقا از قول امام نقل می کنند نه این که خودشان جواب می دهند. ایشان می گویند که خطاب مقیّد به عاصی خب صلاحیّت انبعاث ندارد. و خطابی اتمام حجّت با آن می شود کرد که خطاب صلاحیّت انبعاث داشته باشد. این در واقع دارند پاسخ می دهند همان اشکال اتمام حجّت را که چون صلاحیّت انبعاث ندارد حتی این اتمام حجّت هم صحیح نیست. خب یک مقداری تقریب متفاوت می شود با این بیان. حاج آقا اینجا در پاسخ می فرمایند که دو مرحله. یکی این که این که می فرمایید خطاب عاصی مقیّد به عاصی صحیح نیست بله خطاب به عاصی مقیّدا بالعاصی به عنوان عصیان صحیح نیست. کما این که خطاب به مطیع هم مقیدا به اطاعت صحیح نیست. مخاطب لا به شرط اطاعت و عصیان باید ملاحظه شود. خطاب مطیع مقیّدا باطاعه تحصیل حاصل است. یعنی ای کسی که اطاعت می کنی فرض این است که یعنی با فرض این که مطیع هست باید اطاعت کنی. این معنا ندارد.

سؤال:

پاسخ: ای کسی که عاصی هستی اطاعت کن. اجتماع نقیضین است اجتماع ضدین است که هم عاصی باشید هم مطیع باشید. بنابراین گفته اند که تکلیف لا به شرط از عصیان و اطاعت به مخاطبین متوجه می شود. مخاطبین لابشرط از عصیان و اطاعت مکلّف به یک تکلیف می شوند. خب این مرحله اول است بعد بحث اتمام حجّت هم یک بیانی دارند که بعد عرض می کنم.

من این مطلبی که آقایان دارند این مطلب مطلب درستی است. در آن فضای تصویری که آقایان دارند مطلب درستی است. ولی من به نظرم می رسید که می شود ما یک چارچوب دیگری را برای این بحث ها مطرح کنیم آن چارچوب به نظر من بهتر است برای این که این بحث فهمانده شود. آن این است که ما در واقع اصل کلام آقایان این است که هر قضیه حملیه ای، موضوع باید لابشرط از محمول وجودا و عدما اخذ شود. وقتی می گوییم العالم زیدٌ عالمٌ. اگر مراد از زیدٌ مراد زید عالم باشد که می خواهیم بگوییم عالمٌ این اگر مراد از زیدٌ مراد زید عالم باشد که می خواهیم بگوییم عالمٌ، این ضرورت به شرط محمول است. فایده ای ندارد. اگر مراد این است که زید غیر عالم عالم است اجتماع نقیضین است اجتماع ضدین پیش می آید. این است که می گویند که در هر قضیه حملیه، باید موضوع لابشرط از محمول وجودا و عدما اخذ شود. و بحث قضایای طلبیه را هم به همین منوال شبیه قضایای حملیه گرفته شده است. من یک موقعی هم در بحث ها مفصل به آن پرداختم شاید در این بعضی از دوستان هم بوده اند به نظر من ما دو جور قضایای حملیه داریم. قضایای حملیه گاهی اوقات به مفاد کان است گاهی اوقات به مفاد صار است. اگر قضایای حملیه به مفاد کان باشد مطلب همین جوری است که اقایان می گویند. ولی ما قضایایی داریم که مفاد آن مفاد صارَ است. البته قضایای که مفاد صار است همه اش را به نحوی از انحاء کان تبدیل کنیم ولی به نظرم نیازی نیست ما قضایایی که مفادش مفاد صارَ است تبدیل کنیم به مفاد کانَ بعد آن بحث ها را که آقایان دارند در آن پیاده کنیم. اگر مفاد قضیه صارَ باشد، وقتی می گوییم زیدٌ صار عالما. زیدٌ صار عالما یعنی چه؟ یعنی زید جاهل عالم شد. یعنی زید مقیّد به عدم به این عنوان متصف شد. چون نمی خواهیم بگوییم این دو تا با هم دیگر متحد هستند. می خواهیم بگوییم که این موضوع به محمول تبدیل شده است. تبدیل موضوع به محمول را می خواهیم بیان کنیم. به اصطلاح قضیه ما از یک حرکت حکایت می کند. موضوع از یک حالتی به حالت دیگر رفته است. عرض کنم خدمت شما این قضیه اصلا مقیّد به عدم است. بگوییم زید جاهل عالم شد.

سؤال:

پاسخ: این نه اصلا مفاد قضیه ما بحث قضیه این است که این تناقضات و این جور اصلا آن تحلیل های کلی ای که شده است در تناقض و امثال اینها همه اینها روی قضیه کان پیاده شده است. قضیه صار یک باب جدیدی است. عرض کردم ما تمام همه این قضایای صار را هم می توانیم به کان بر گردانیم. بگوییم زیدی که در زمان قبل جاهل بود با زیدی که در زمان بعد عالم است یکی است. یعنی آن جهت زمانی را بگذاریم کنار اصل این که یک شیئی یک اتحاد آن را تبدیل کنیم به آن اتحاد و کان و قضایای صار را می شود تعویل برد به کان. ولی به نظرم نیازی نیست ما قضایایی که مفاد اولیه اش خودش مفاد صار است ان را تبدیل کنیم به کان و بعد داخل در ان دست اندازها بیاندازیم. نه مفاد قضیه را به همان شکل اولیه خودش است برگردانیم بعد تحلیل کنیم. ما دو مدل قضیه داریم. یک قضیه با مفاد کان داریم یک قضیه مفاد صار داریم. و امر طلبی امر به تحویل و تسییر است. وقتی ما می گوییم کن عالما، به مخاطب جاهل می گوییم ای جاهل عالم شو. سر عالما. امر می کنیم که ای جاهل عالم شو. به تعبیر دیگر امر می کنیم به کسی که لو لا الامر متصف به عدم بود می خواهیم با آن شخصی که لو لا الامر به ضدّ مأمور به متصف است او را می خواهیم تبدیل کنیم به مءأمور به. مفاد قضایا این است و این تحلیل به نظر در بحث هایی مثل ترتب و این ها خیلی راحت تر حقیقت ترتّب و بعضی بحث های سنگین ترتب را راحت تر تفهیم میکند. چون آنجا از ترتّب می گویند ترتّب حقیقتش بدّل الفرض است. این بدّل الفرض که آنجا تحلیل می کنند اگر مفاد قضایای صار را در آنجا داخل کنیم خیلی تحلیل های ترتب راحت می شود. من اجمالش را عرض می کنم یک موقعی اگر به بحث ترتّب بحثمان متوقف بود توضیح بیشتری این را می دهم. این است که اصل این قضیه ای که خطاب عصات، عصات قابلیت عصیان دارند مراد از عصات چیست؟ یعنی اگر مراد این است که کسی که خطاب مفادش این است می گوید ای کسی که اگر امر شارع نبود عاصی بودید. این عاصی بودن لو لاالامر را تبدیل کن به مطیع بودن. این حالت عاصی بودن را به حالت مطیع بودن تبدیل کن. خب اگر یعنی مشکل مشکل این است که یعنی مشکل این که عاصی به قید عاصی بودن نمی تواند مخاطب باشد این است که عاصی به قید عاصی بودن اگر بخواهد مطیع باشد اجتماع نقیضین است. نه طبق این بیانی که گفتیم دیگر اجتماع نقیضین نیست.

سؤال:

پاسخ: نه نه فرض این است که مشکل مشکلی نیست که

یک مشکل مشکلی است که حاج اقا تبیین می کنند تبیین این است که می گوید ایها العاصی ای کسی که عاصی هستی تو مطیع باش. این در واقع تحلیل قضیه یعنی مشکلی که اینجا مطرح می شود مشکل خطاب عصات یعنی می خواهم بگویم که این مشکل غیر از آن مشکل همیشگی ای است که

این طوری تعبیر کنم که ما در واقع یک بیانی آقایان دارند در مورد این که تکلیف باید لابشرط از وجود و عدم اخذ شود. آن تکلیفی که لابشرط از وجود و عدم باید اخذ شود آن را می شود با این بیانی که ما عرض کردیم پاسخ داده شود. ولی بیانی که اینجا مرحوم امام و اینها دارند این بیان با آن مشکل حل نمی شود. مشکل این است که در واقع ما می خواهیم بگوییم که آن کسی که یعنی مشکل این است که کسی که نهایتا عصیان از او سر می زند این چطوری شما می خواهید به او امر کنید؟

سؤال:

پاسخ: می دانیم که مشکل سیرورته اتفاق نمی افتد. مشکل مشکل سیرورت نیست. مشکل این نیست که لابشرط از وجود و عدم اخذ کرده اند. مشکل مشکل لغویت است. این باشد این غیر از بیان حاج آقا می شود. یعنی باز تقریب بر می گردد به همان تقریبی که وجود دارد که عرض کنم خدمت شما تکلیف با وجود این که مکلّف می داند غرض غایی تکلیف حاصل نمی شود چطور می شود تکلیف انجام شود؟ تکلیف به داعی شیئی باشد که آن داعی می دانیم که تحقق پیدا نمی کند. این چطوری می شود؟ می خواهم بگویم که آن بیانی که یک مشکلی در جاهای دیگر داریم که به اصطلاح تکلیف را باید لا بشرط از وجود و عدم اخذ کرد و امثال اینها. آن یک مشکل است. یک مشکل دیگری یعنی شاید حالا باید بیانات مرحوم امام را دید. مرحوم امام ولو به یک معنا اگر بیان مرحوم امام این نیست مجموعا این طوری تصور می کنم که شاید نهایت این بحث را می خواهم این طوری عرض کنم خدمت شما

سؤال:

پاسخ: نه می خواهم بگویم که نه بحث من این است که تصور می کنم که اگر ما تقریب را تقریبی بگیریم که تقریبی که حاج اقا تقریب می کنند این تقریب حاج آقا برخاسته از یک مشکله ای است که من فکر می کنم کلام امام به آن مشکله نباید ربط داشته باشد. آن مشکل این است که در واقع تکلیف نمی تواند مقیّد به عاصی باشد. مقیّد به عاصی نه این که کسی که ... عصیان می کند. آن یک مشکل عامی وجود دارد که تکلیف نه باید مقید به اطاعت باشد نه باید مقید به عصیان باشد آن را می توانیم با این بیانی که حاج آقا مطرح می کنند که نه تکلیف لابشرط و امثال اینها پاسخ داد یا با تقریبی که ما مطرح می کردیم که این که تکلیف نباید مقیّد به عصیان باشد خلط بین قضایا و مفاد کان است و قضایا و مفاد صار است. قضایا و مفاد صار امر به تحویل است. ولی مشکل مرحوم امام فکر می کنم که باید این باشد که امر وقتی به یک داعی می خواهد صورت گیرد باید آن داعی محقق شود یا لا اقل احتمال تحقق آن باشد. وقتی مکلّف می داند آن داعی تحقق پیدا نمی کند این داعی چطوری داعویّت می تواند پیدا کند برای این که شارع امر کند؟ این فکر می کنم بشود

سؤال:

پاسخ: بعضی افراد دیگر محقق شود این تقریب مرحوم امام.

بعد ایشان حاج آقا در ادامه بحث اتمام حجت را که مرحوم امام می گویند تکلیفی که به قصد انبعاث باشد آن تکلیف را می شود با آن اتمام حجت کرد. حاج اقا می گوید نه! یک موقعی شارع مقدس در الزام کردن مکلّف مفسده می بیند الزام نمی کند. خب آن اتمام حجت با آن نمی کرد. ولی جایی که الزام کرده است ولو این الزام می داند که به تحقق خارجی مکلّف به نمی انجامد می گوید که من گفتم که این کار را بکن تو هم قادر بودی هیچ مفسده ای هم در الزام نبود به خاطر همین الزام کردم انجام ندادی. چه کسی گفته است که حتما باید فعلیت الانبعاث تحقق داشته باشد؟ در یک جای در این نسخه قصد الانبعاث یک جا دارد یک جا فعلیت الانبعاث باید باشد. شرط صحّت تکلیف فعلیّت الانبعاث نیست. قدرت مکلّف بر انبعاث است. یا شأنیت الانبعاث. همین مقدار کافی است برای این که بشود اتمام حجت کرد. می گوید که تو که می توانستی منبعث شوی چرا نشدی؟ چه کسی گفته است که حتما باید تکلیفی که برای انبعاث برای یعنی علّت غایی اش انبعاث آن طرف را نشان

نه همچین چیزی شرط نیست. تکلیفی که در آن الزام وجود دارد همین مقدار کافی است.

سؤال:

پاسخ: غرض به این معنا که این که شارع می خواهد این تکلیفش در سلسله علل اطاعت قرار گیرد نه این نیست. لازم نیست که شارع مقدّس تکلیفش را در سلسله علل اطاعت قرار گیرد تا تکلیف صلاحیّت اتمام حجّت پیدا کند. نه همچین چیزی نیست. بنابراین اصل اشکال این است که چه کسی گفته است که تکلیف عصات صحیح است اتمام حجّت هم با آن می شود کرد بنابراین هیچ مشکلی هم در بحث نیست ادامه بحث باشد برای فردا.

سؤال:

پاسخ: بله اشکال بدوی وارد است و چیزی که ما می خواهیم ان را حل کنیم درست نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد